

صدای او نزدیک بسه فرسخ راه میرود و چون یخ بر طرف  
کشته در هوا اعتدال پیدا میشود \* ماهی بسیار از آن کول  
برودخانههای کوچک که از سیلاب داخل آنجا میشود بیرون می آیند  
اهالی ولایت آمده هر کس فریب یکجا چند آنکه مطلب ایشان  
است صید ماهی میکنند چنانچه شخص واحد در یک شبانه روز  
چند خروار ماهی که اراده داشته باشد بسهوات میگیرد گوشت  
بغایت لذیذ دارد و در بزرگی از نیمزراع زیاده است طرفه آنست  
که بیضه ماهی در شکم اوست هر کس از انسان و حیوان بخورد  
حکم سم دارد \* چند نفر از مردمان در حضور فقیر اندکی ازو تناول  
کرده یک شبانه روز بیخود افتاده آخر تریاقات خورده بکثرت  
استفراغ خلاص شدند \* و چند عمالداران دیوانی اراده کردند که  
ماهی آنرا اجاره و التزام نمایند بلکه در زمان فقیر اجاره کردند که  
مبلغی بدیوان عاید سازند \* اتفاقا در آن سنوات چیزی حاصل  
نشد و ماهی بیرون نیامد \* و کوهی عظیم در ما بین موش و اخلاط  
در شمال بدلیس واقع شده که بکوه نمروود اشتهار دارد \* و زبان  
زده مردم چنان است که زمستان نمروود قشلاق در او جا میکرده  
و تابستان بیلاقتش در این کوه می بوده و در سر کوه قلعه و عمارت  
و سرانی پادشاهانه بنا کرده \* اکثر اوقات را آنجا بسر می برده \* چون  
غضب الهی متوجه نمروود شد سر کوه سر نکون کشته بنوعی

زمین فرو رفته که بجای قلعه و عمارت آب بر آمده است با وجود  
 آنکه کوه از زمین دو هزار ذراع مرتفع است \* و تخمینا هزار  
 و پانصد ذراع میان کوه زمین فرو رفته کول آب عظیم پیدا شده  
 که قطر آن پنج هزار ذراع شرعی مسافه بلکه زیاده دارد \*  
 و از کثرت سنکلاخ و بسیاری بیشه و درخت بغیر از دو سه راه  
 مردمان تردد نمیتوانند کرد . و راه چاروا منحصر بدو راهست \*  
 و آب حوض بغایت صاف و سرد است \* و اگر کنار حوض را  
 کاویدن میسر شود آب گرم بیرون می آید خاک کمتر دارد جمله  
 سنکلاخ است که پهلو به پهلو داده و جمله سنکهایش سنک  
 سوداست و بعضی را سنک سیاه که ترکان او را دوه کوزی  
 میخوانند مانند شان عسل سوراخهای او را پر کرده صلابت  
 پیدا کرده و بعضی مانند سنک سودا خفیف است \* و از جانب  
 شمالی در پشت کوه مجاری آب جرم سیاه گتیف مانند جرم آهن  
 که از کوره حدادان پیدا میشود در وزن و صلابت از آهن  
 سختتر و کراتر است که از زمین جوشیده میل بجانب نشیب  
 کرده ظاهرا باعتقاد فقیر هر سال طریقه تزیاید و تضاعف می پذیرد  
 در ارتفاع زیاده از سی از و در طول تخمینا پانصد و ششصد ذراع  
 از چند محل متعدد بیرون آمده \* و اگر کسی اراده نماید که پارچها  
 که بر وزن یکمن بوده باشد از هم جدا سازد مشقت بسیار

می باید کشید \* القدرة لله تعالی \*

## سطر اول

﴿ در بیان احوال عشیرت روزکی و سبب وجه تسمیه ایشان ﴾  
 بر ضمایر مهر ما اثر فارسان میدان فصاحت و خواطر حقیقت  
 مدائر شهسواران عرصه بلاغت مخفی و پوشیده نماید که روزکی  
 لفظ در یست و بعضی املاء آنرا بحیم (۱) و شین هم نوشته اند اما  
 روزکی در اصل عبارت از یکروز است و کی که در آخر لفظ  
 روز واقع شده کاف ویای وحدت است مثل خواجگی و پردگی  
 و امثال آن \* و بعضی از فصیحای بلاغت آنها بر آنند که کاف و یا  
 در فارسی برای تصغیر هم آمده است و میتواند بود که املائی بحیم  
 قاعده فصیحای عرب باشد که هرگاه ژا در لفظی در ی باشد بحیم  
 درج میکنند \* و شین بمقتضای طبع بلغای کردی باشد \* چه  
 از ثقات روای منضبط است و در سلك صحاح اخبار و آثار منخرط  
 که عشیرت روزکی در یکروز از بیست و چهار قبیله اگراد در  
 موضع طاب من اعمال ناحیه خویت جمع کشته و منقسم بدو فرقه  
 شده \* دوازده فرقی او را بلباسی و دوازده گروه ایشانرا قوالبسی  
 خوانده اند \* و بلبیس و قوالبس دو قریه ایست از قریای ولایت

(۱) فی نسخه آخری بحیم عجمی یعنی بمثلث نقط

حکاری \* و بروایتی نام دو عشیرتست از طوایف بابان \* محصل  
کلام چون اول در طاب جمع شده اند و اراضی آنجا را در میانه خود  
قطعه قطعه قسمت نموده یکدل و یکجهت و یکزبان گشته از برای  
خود حاکمی نصب کرده شروع در تسخیر ولایت کرده اند و مشهور  
است که هر کس در قریه طاب حصه از آن مقسومه ندارد روزی  
الاصال نیست \* بعد از آنکه سر در بقیه اطاعت حاکم خود نهاده  
اند شروع در مملکت گیری نموده اند \* منقول است که در آن عصر  
حاکم بدلیس و حزو و تاوایت نام شخصی از حکام کرجستان بود \* روزی  
ولایت بدلیس و حزو را از او مستخلص گردانیده و بروایتی بدلیس را  
از عشیرت کردکی و حزو را از کرچی گرفته اند \* و بقول بعضی  
بدلیس را از عشیرت ذوقیسی (۱) انتزاع نموده اند العهده علی  
الراوی \* القصة چون ولایت بدلیس و حزو را بید تصرف و قبضه  
تسخیر در آوردند و مدتی از ایام حکومت متمادی شد شخصی که  
متصدی امر حکومت و متکفل مهام امارت روزی بود فوت  
شده منقطع النسل گشت \* و عشیرت روژکی از انجا یکی  
در یکدیگر افتاده گردن باطاعت هم نهادند و مضمون این آیات  
مولانا هاتنی بظهور رسید \* ﴿نظم﴾

بران مملکت زار باید کریست \* که فریادرس را ندانند کیست

(۱) وفی نسخه آخری ذوقیسی

کند قحبه مست در کعبه قی \* اگر چوب حاکم نباشد زپی  
 چون مدتی احوال ایشان بدین وتیره گذشت روساء عشایر  
 و قبایل درین باب بایکدیگر مشاوره نموده \* وایها برآن قرار  
 گرفت که عز الدین و ضیاء الدین نام دو برادر که از نسل سلاطین  
 اکاسره در شهر اخلاط وطن دارند ایشانرا از آنجا بمیانہ خود  
 آورده هر کدام که لیاقت واستعداد حکومت داشته باشد  
 بامارت و دارایی نصب کرده عنان اختیار در قبضه اقتدار  
 او بگذاریم ناگارو بار مملکت ومهام ولایت رواج و رونق پیدا  
 کرده متمر دین را مجال نمود و عصیان نباشد \* صغیر و کبیر عشیرت  
 باین معامله راضی آشته . سرموی تخلف نکند چند نفر از اعیان  
 عشیرت بشهر اخلاط رفته شهزادگان را باعزاز و اکرام تمام از  
 اخلاط برداشته بیدلیس آورده \* جماعتی عز الدین را در بدایس  
 و فرقه ضیاء الدین را در جزو بحکومت برداشته سر در بقعه  
 اطاعت ایشان نهاده رتق و فتق مهمات ملکی ومالی خود را در کف  
 کفایت ایشان گذاشته عنان اختیار مملکت را در قبضه اقتدار او  
 نهاده \* میر عز الدین نیز کما ینبغی از عهده دارایی بیرون آمده  
 عشایر و قبایل واقوام را امیدوار و مستمال گردانید \* ونفس  
 الامر عشیرت روزگی در مابین عشایر و قبایل کردستان  
 بکثرت سخاوت وشجاعت وفرط مردانگی وغیرت معروفند

و بوفور نذك و ناموس و بصفت راستی و درستی و دیانت و امانت  
 موصوف هر گاه عقوبت و صعوبت بر سر حاکمان ایشان آمده  
 دقیقه از دقایق خدمتکاری و وظیفه از وظایف همراهی  
 و جانسپاری نامرعی نکنداشته \* هر وقت که ولایت بدلیس از  
 تصرف ایشان بیرون رفته و حاکمان آنجماعت بر طرف گشته  
 بحسن تدبیر و رای خود بی امداد و معاونت دیگران متوکل  
 و متوسل بعون الله گشته و ولایت خود را بتصرف آورده اند  
 و در میانه اگر اد مشهور است که بعدد هر سنکی که در دیوار  
 قلعه بدلیس نهاده اند سر عشیرت روزگی بیاد رفته است و هر گاه  
 پادشاهان ذی شوکت را که اراده تسخیر کردستان شود مقرر  
 است که اول با حاکمان بدلیس و عشیرت روزگی مخاصمت نمایند \*  
 و تا مادامی که عشیرت روزگی مطیع و منقاد نکردند سایر  
 کردستان باطاعت و اتقیاد کردن نمی نهند \* و لهذا در حینی که  
 سلطان غازی (۱) ولایت بدلیس را از شمس الدین خان حاکم  
 آنجا گرفت او از بیم غضب سلطانی بولایت عجم رفت \* طایفه  
 بایگی و مودکی و زیدانی و بلباسی سه سال کردن باطاعت کاشتگان  
 آل عثمان نهادند حتی جمیع امراء اگر اد حسب الاشاره سلیمانی چون  
 دیوان کوه قاف هجوم بر سر این جماعت آورده ایشانرا رام نتوانستند

(۱) الظاهر هو السلطان سلیمان القانونی اکبر سلاطین آل عثمان

کرد تا هنگامی که سلطان سلیمان مکان مردم دره<sup>\*</sup> کینندور و طوایف  
 بایکی را بوساطت بهاء الدین بیک حاکم جزو معاف و مسلم نمود  
 و اولاد شیخ امیر بلباسی ابراهیم بیک و قاسم بیک را امیدوار  
 و مستمال نساخت بزور و غلبه تسخیر ولایت بدلیس میسر  
 نکشت \* و اکثر اوقات امیر زادگان کردستان بدلیس  
 می آیند و اوقات بفرانت میگذرانند و میر زادگان و آغازادگان  
 روزکی بدرخانه امراء کردستان میروند \* و عشیرت روزکی در  
 بلاد غربت بجفا و محنت کربت پای ثبات و وقار افشرده مردانه  
 و استوار کرده صبر و تحمل شعار خود ساخته بمراتب اعلی میرسند  
 از جمله درویش محمود کله چیری که ریش سفید و بزرگترین عشیرت  
 ایشانست از ولایت موردونی خود بدرگاه عرش اشتباه سلطان  
 سلیمان مکان توجه نموده بنابر وفور حیثیت و قابلیت که از جبهه<sup>\*</sup>  
 آمال او ظاهر و هویدا بود و بکمال حسب و نسب آراسته و زیور  
 عقل و فهم پیراسته \* بنوعی بود که او را جامع الحیثیات میگفتند  
 و مکر را و مجددا سلطان سلیمان در مجلس خاص و بزم اختصاص  
 خود طلبیده با او صحبتهای متواتر میداشته \* و از ابیات فارسی  
 و ترکی بسیار بنظم در می آورده \* شاعر بی نظیر بوده \* و از جمله  
 ابیات او که راقم الحروف بخاطر داشت این است ( بیت ) \*

سبزه میدر ایلرک دورنده یاخط غبار

یاایاغی شهیده باتمش خسته آرورمیدر

و بنوعی تلاوت کلام قدیم الهی میکرده که اورا ادریس ثانی میکرده

اند \* مخصوص بزم پادشاهی گردیده منصب کتاب داری خود را

بدو ارزانی فرمود \* و دیگر حیدر آقای برادرزاده مشار الیه است

که آثار رشد و مردانگی او بر تمامی اهل خبرت روشن بود \*

از دیوان سایمانی منصب سنجاق باعشیرت جهان بلکو و بعضی

محال بالو بطریق اقطاع تیمکی بدو مفوض شد \* و دیگر از عشیرت

بلباسی ابراهیم بیک ولد قلندر آقاست که از واسطه رنجش خاطر

که از بعضی اقوام داشته بدیار سیستان افتاد \* و در آنجا بخدمت

محمد خان ترکان که حاکم و فرمان روای آن ولایت بود رفته چون

آثار مردانگی و شهامت از ناصیه او همچو آفتاب تابان و نمایان بود

اورا بسرداری سرحد بلوچ مامور گردانید \* و چون شجاعت

و دایری که آفریده اگر ادیونهاد است چند مرتبه متعددده میانه

او و عشیرت بلوچ جنال و قتال واقع شده مکررا شکست بر

لشکر عشیرت بلوچ افتاده \* چنانکه بسیاری از مردمان کاری

از جانب بلوچیان هدف تیر بلا کشته در عرصه تلف برآمدند

و عاقبت الامر آن ولایت را مسخر نموده \* مردم آندیار بالتمام

والکمال مطیع و منقاد او گشته \* علی الدوام اوقات بفرغت



میگذرانید \* و دیگر بستم آغا که او نیز بطرف قندهار بملازمت  
 سلطان حسین میرزا رفته در اندک فرصتی مراتب عالی بهم  
 رسانید و داخل مجلس نواب میرزایی آشته همه وقت مصاحبانه  
 اوقات بایستقام آقای مشار الیه مصروف میداشت \* و دیگر قاسم  
 بیگ ولد شاه حسین آقای مهرداد است که بعد از مراجعت  
 طایفه روزکی وراقم حروف از الکای نخب جوان بجانب بدایس  
 بولایت موردی خود بود \* و قاسم بیگ مذکور بنا بر اعتقاد  
 و اخلاص و یکجبهی که نسبت بدرگاه ملایک سپاه اقدس  
 ارفع همیونی داشت پای ثبات و وقار در دامن صبر و شکیبائی  
 پیچید و انحراف نوزید \* و چون در سلك قورجیان عظام  
 منحرف بود پای از دایره اطاعت بیرون نهاده \* بعضی از اکراد  
 عراق را تقارت خاطری بود در میان طایفه روزکی بواسطه  
 منصب یوزباشی کری که اراده داشتند بنوعی در مخالفت او  
 کوشیدند که فوقش متصور نبود تا آنکه الکای موردی او را  
 ازو بریده انواع بدیها از ایشان صادر کردید \* و قاسم بیگ مزبور  
 بمضمون ( الصبر مفتاح الفرح ) عمل نموده تا آنکه حقوق نمک  
 خواری و جان سپاری او بر نواب همیون ظاهر گردیده منصب  
 یوزباشی کری که موردی روزکی بود و از تصرف بیرون رفته  
 بود باز بدو عنایت فرمود \* و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس

والف است بامر مزبور مبادرت مینماید \* والحق جوانی است  
 بزبور قابلیت و انسانیت پیراسته و بحایه سخاوت و شجاعت  
 آراسته امید که موفق باشد \*

و باین اطوار بر سایر عشایر کردستان امتیاز دارند \* و این طایفه  
 منقسم به بیست و چهار شعبه اند ازین جمله پنج شعبه که قیسانی  
 و بایکی و مودکی و ذوقیسی و زیدانی بوده باشد عشیرت قدیمی  
 ولایت بدایس اند. و پانزده دیگر (۱) بلباسی و قوالیسی است  
 (بلباسی) کاه چیری ، و خریلی ، و بالکی ، و خیاری ، و کوردی  
 و بریشی ، و سکری ، و کرسی ، و بیدوری ، و بلاگردی (قوالیسی)  
 زردوزی ، و انداکی ، و یرتانی ، و کردی کی ، و سهرودی ،  
 و کاشافی ، و خالدی ، و واستودکی و عزیزان \*

## سطر دوم

در بیان نسب حاکمان بدایس که بکجا منتهی می شود \*  
 بتواتر بصحت رسیده و در بعضی نسخ تواریخ بنظر آمده که  
 نسب حکام بدایس بملوک اکاسره میرسد \* و بین الناس از اولاد  
 انوشیروان اشتهار دارند \* اما اصح آنست که در زمان انوشیروان  
 جاماسب بن فیروز که پنجم (?) سلاطین کسریست بنیابت

(۱) الظاهر آنه نوزده لاپانزده

قباد بحکومت و دارائی ولایت ارمن و شیروان قیام مینمود \*  
 و چون وفات یافت ازو نرسی و سرخات و بهو اط سه پسر ماند \*  
 نرسی قائم مقام پدر گشته نوشیروان نیز در تربیت او کما ینبغی  
 کوشیده بوما فیوما مراتب او طریق نژاید پذیرفته تا آنکه  
 لشکر بکیلان کشید و آنجارا بقهر و غلبه مسخر گردانید و دختری  
 از ملوک کیلان گرفته ازو پسری در وجود آمده موسوم بخیلان شاه  
 گردانید (?) و ملوک رستم دار از اولاد او یند \* و سرخاب بحکومت  
 شیروان مبادرت کرده ساسله نسب حاکمان شیروان بدو میرسد \*  
 و بهو اط در اخلاط توطن اختیار کرده باندک دخل قناعت نمود  
 و بدستور آباء و اجداد خود در اتساع ملک نکوشید \* و نسب حکام  
 بدایس بدو منتهی میگردد و باملوک رستم دار و شیروان حکام بدایس  
 بنی عمانند \* و بروایت صحیح امروز که تاریخ هجری در سلخ شهر  
 ذی الحجه سنه خمس و الفست هفت صد و شصت سال است که  
 حکومت و دارائی بدایس مع توابع و لواحق و مضافات و ملحقات  
 در تصرف حاکمان آنجاست مگر قریب یک صد و ده سال که  
 از دست ایشان بیرون رفته بتصرف مردم بیکانه در آمد \*  
 و چهار طبقه از سلاطین که ید تصرف در ولایت ایشان دراز  
 کرده اند احوال هر کدام بعد ازین بتفصیل در محل خود مذکور  
 خواهد شد \* القصه چنانچه سابقا مرقوم رقم کلک غمزدا گردید

که عز الدین را در بدلیس و ضیاء الدین را در حزو و عشرت روز کی  
 بحکومت برداشتند \* و چند وقت از حکومت ایشان سرور  
 کرد میل مردم بدلیس آنّا فآنّا بجانب ضیاء الدین زیاده میشد  
 و بعز الدین چند آن محبت نمی نمودند \* چون ضیاء الدین ازین  
 مقدمه واقف گردید و میل مردم بدلیس را نسبت بخود درجه  
 اعلی و مرتبه قصوی مشاهده فرمود روزی از حزو باراده  
 ملاقات برادر بجانب بدلیس آمد بعد از شرف ملاقات برادران  
 بساط عیش و عشرت گسترده داد نشاط دادند \* ضیاء الدین  
 آب و هوای بدلیس را موافق مزاج یافت مع هذا توجه خاطر  
 و ضیع و شریف بلده بدلیس را بخود مایل و راغب دید \* میل  
 حکومت آنجا در دلش راسخ و جایگیر شد \* در خفیه زبان  
 با مردم قلعه یکی ساخته مقدمه کرد که در هنگام رفتن برادر  
 بمشایعت من از قلعه بیرون خواهد آمد و من تقریبی کرده باز  
 بقلعه مراجعت خواهم کرد \* چون ضیاء الدین از برادر رخصت  
 انصراف حاصل کرده متوجه حزو شد \* عز الدین تشییع موکب  
 برادر نمود چون اندک مسافت از شهر واقع شد ضیاء الدین به برادر  
 گفت انکشتی من در قلعه مانده است و بغیر از من کسی  
 بر آن اطلاع ندارد که در کجاست اگر چنانچه لحظه توقف  
 فرمایند تا من باستعجال بقلعه رفته خاتم خود را بدست آورم \*

دور از اشفاق بر ادوی نیست \* عز الدین در همان مکان توقف نموده  
 خود را بصید و شکار مشغول گردانید \* ضیاء الدین فرصت  
 غنیمت دانسته خود را بقلعه داخل نموده در را استوار کرده  
 برادر پیغام فرستاد که توقع از مکارم اخلاق اخوی آنست که  
 چند روز ایشان در حزو و ساکن شوند و بنده در بدلیس که آب  
 و هوای اینجا موافق مزاج فقیر افتاده توقف نماید \* عز الدین چون  
 از این مقدمه واقف گردید بر در قاعه آمده هر چند با برادر بی  
 صروت مبالغه و الحاح کرده اثری بر آن مترتب نشده بالضروره  
 راه حزو و صاصون پیش گرفته حکومت آن ولایت بدو قرار  
 گرفت و حالا حکام خزو از نبار و اولاد اویند که بعززان اشتهار  
 دارند \* و حاکمان بدلیس از نتایج ضیاء الدین اند که بدیادین  
 مشهورند \* و اسامی حکام بدلیس که در کتب تواریخ مسطور  
 است و بنظر فقیر در آمده هجده نفر است و مدت حکومتشان  
 از چهار صد و پنجاه سال متجاوز است و در آن دیار حکومت  
 کرده ترك علاقه نکرده اند \* و اسم آن شخص که اتابك عماد  
 الدین بن اتابك آقسنقر بدلیس را ازو گرفته معلوم نشد در وقت  
 تسوید این ارواق از کتب تواریخ که در نظر بود ظاهر نشد \*  
 و اصح روایت آنست که بدلیس را قزل ارسلان در زمانی که  
 با ذریبجان و ارمن استیلا یافته مسخر کرد \* و بعد از سلجوقیان

در اواخر زمان خوارزمیان که سلطان جلال الدین بن سلطان محمد  
 خوارزمشاه بیدایس آمده حاکم وقت ( ملک اشرف ) بود \*  
 و بعد از او برادرش ( ملک مجد الدین ) حکومت نمود و بعد از او  
 ( عز الدین ) و بعد از او ( میر ابو بکر ) و بعد از او ( امیر شیخ شرف )  
 و بعد از او ( امیر ضیاء الدین ) که معاصر امیر تیمور کورکان بود  
 و با او ملاقات واقع شد و از زمان او تا حال که حکومت بحسب ارث  
 بمسود اوراق انتقال کرده احوال حکام بدایس مربوط است \*  
 و سوانح قضایای ایام حکومت هر یک از ایشان در محل خود بتفصیل  
 مذکور خواهد شد \* و بعضی از حاکمان بدایس که از تاثیر نظر  
 کیمیا اثر سلاطین بلند همت و بیمن پرتو مرحمت خواقین سعادت مند  
 ذی شوکت پایه قدر و منزلت باوج رفعت رسانیده اند \* و برخی  
 که از صرصر سموم قهر و شعله آتش غضب پادشاهان عالی مقدار  
 و خواقین گردون اقتدار سوخته دود بیداد از دودمان ایشان  
 بر آمده بتقریب مذکور خواهد کردید بعون الله الملك المجید \* این  
 قصه چنانست که در زمان سابق اول کسی که متعرض ولایت  
 حکام گردستان شده سلاجقه آذربایجانست \* حقیقت آنست که در  
 زمان سلطان محمود بن سلطان محمد بن سلطان ماسک شاه سلجوقی  
 شجنکی بعضی از ولایت عراق عرب بعهد الدین اتابک بن  
 آقسنقر \* و شجنکی آذربایجان و ارمن باتابک ایلدگز که جد قزل

ارسال آن است مفوض شد \* و هر دو در آن امر بواجبی دخل  
 کرده در حفظ و حراست و ضبط و صیانت ولایت کما ینبغی قیام  
 و اقدام نمودند \* و در سنه احدى عشر و خمسمایه صاحب موصل فوت  
 گشته حکومت آنجا را علاوه منصب عماد الدین زنکی  
 گردانیدند \* یوما فیوما درجه دولت او ارتفاع گرفته تا آنکه  
 لشکر بطرف شام و حلب کشیده باندک فرصتی آن ولایت را  
 بتحت تصرف در آورد \* و در سنه اربع و ثلاثین و خمسمایه حرکت  
 بصوب کردستان و دیار بکر کرده \* بدلیس و جزیره آشوت  
 و عقبره و سایر بلاد را بحیطه تسخیر آورد \* و قلعه آشوت را  
 خراب کرده بجای آن قلعه بنا کرده موسوم بنام خود بهمادیه  
 گردانید. و الحال دارالملک آن ولایت عمادیه شده \* و زیاده از چهل  
 سال ولایت کردستان بتخصیص قصبه و قلعه بدلیس در تصرف  
 اتابکان سلاجقه بود تا در شهر سنه ست و سبعین و خمسمایه سلطان  
 صالح الدین بن نور الدین بن (؟) سیف الدین غازی اتابکی در  
 محاربه مصریان شکسته منہزم گشت \* و بعد از آن آثار کسوف  
 در چهره آفتاب دولتشان ظاهر و علامت خسوف در جبین ماه  
 ملکشان باهر شد \* و عشرت روزگی که سالها در پس سحاب  
 غم متواری شده بودند چون جانوران وحشی در کوه و جنگل  
 آرمیده همواره منتظر فرصت و زمان و مترصد وقت چنان

بودند مانند پیر بیان و شیرزبان از قله کوه برآمده بیازماندگان  
 اما بکان حمله آوردند و ساحت دشت و کوه را از غبار اغیار  
 بصیقل شمشیر آبدار پاک گردانیده \* و شخصی که از نیابت ایشان  
 بضبط بدلیس و حکومت آنجا مبادرت کرده (۱) که  
 آثار بقاع خیرایشان از جامع و رباطات و قنطرات در شهر بدلیس  
 و شهر اخلاط بسیار است \* و بروایتی بنده بدلیس در تصرف  
 قزل ارسلان اتابکی بوده بهر تقدیر تاریخ شهنشکی عراق عرب  
 باقسنقر (?) و شهنشکی آذربایجان باید که موافق است  
 و ایام حکومتشان با هم مطابق (۲) و جماعت سراجیان  
 که در ولایت بدلیس اند از بقیه ایشان است  
 و سراجیان غایط سلجوقیان است اولاد  
 تاج احمد و قرا کوه و قلی اوزبکان  
 و غیره از آن طایفه اند .

( ۱ ) هکذا بیاض بالاصل فی بعض النسخ

( ۲ ) و فی بعض النسخ زیرا در هنگامی که شهنشکی عراق عرب باقسنقر

اتابکی مفوض شد شهنشکی اران و آذربایجان نیز باید که از اتابکی که جد قزل

ارسلان است مقرر گردید . زمان حکومتشان موافق و تاریخ ایا ایشان

مطابق است .



## سطر سیم

﴿ در بیان اعزاز و احترام که از سلاطین ماضی نسبت

بجا گمان بدلیس نموده اند ﴾

( و آن مشتمل بر چهار فصل است )

## فصل اول

﴿ در ذکر ملك اشرف ﴾

بو مرآت طباع فلك ارتفاع سخنوردان شیرین گفتار و ضمایر  
خورشید شعاع راویان فصاحت شعار صورت این معنی عکس  
پذیر خواهد بود که در اوایل حال ملك اشرف که قدم بر سر پر  
حکومت ولایت بدلیس نهاده از نیابت سلاطین معاصر و شام  
می نموده بلکه معاصر ملك اشرف بود و آن پادشاهان در رعایت  
او کما ینبغی می کوشیده اند تا در تاریخ سنه ۵۰۰ و عشرين و ستمایه که  
سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه از صدمت  
عسکر قیامت اثر چنگیز خان ترك سلطنت ایران کرده  
بیلااد هند افتاد \* و چون خبر فوت چنگیز خان در اقصای  
هندوستان مسموع او شد از راه کیج و مکران بعزم تسخیر ایران  
بدار الملك اصفهان آمد چنانچه خلاق المعانی کمال اسمعیل اصفهانی

نظم

درین معنی گوید

بسپط روی زمین باز کشت آبادان \* بیمن سایه چتر خدایگان جهان  
کنند تهنیت یکدیگر بر رسم حیات \* بقیه که ز انسان بماند و ز حیوان  
پدید میشود آثار حرث و نسل وجود

از آن سپس که بزور و صواعق خذلان

برای بندگی در کت دگر باره \* ز سر گرفت تولد طبیعت انسان  
تو عمر نوح ییابی از آنکه در عالم \* عمارات از تو پدید آمد از پس طوفان  
تو داد منبر اسلام بستندی ز صلیب \* تو بر گرفتی ناقوس را از جای اذان  
حجاب ظلم تو برداشتی ز چهره عدل \* نقاب کفر تو بکشادی از رخ ایمان  
و بی شایبه ریابانندک زمانی آن دیار را از خبث وجود ناپاکان  
کفر پاک گردانید \* اما بعد از دو سال که او کتای قاآن از قضایای  
ایران واقف گردید سوتای بهادر و جرماغون نویانرا باسی هزار  
مغول خونخوار بدفع سلطان جلال الدین روانه ایران ساخت .  
سلطانرا مجال توقف نمانده بطرف اران وارمن در حرکت آمده  
تفلیس را بحیاطه تصرف در آورد که کمال اسمعیل میکوید نظم  
که بود جز تو ز شاهان روزگار که داد \* قضیم اسب ز تفلیس و آب از عمان  
و صاحب تاریخ روضه الصفا آورده که سلطان اول از عراق  
متوجه اخلاط شده . در آن حین حاکم بدایس ملک اشرف بود  
برادرش ملک ( مجدالدین ) از نیابت او بحفظ و حراست اخلاط  
مبادرت مینمود . و دماغ آنجماعت از بخار اخلاط بنوعی فاسد

گذشته بود و بمتانت حصار و کثرت ذخیره و گروه اعوان و انصار  
 مغرور شده که اصلا التفات بحال سلطان نکردند بلکه زبان بدشنام  
 و فحش گشادند . و سلطان نیز با حصار لشکر فرمان داده محاصره  
 قلعه اشاره فرمود و از جانبین شعله آتش قتال و ناپره جنک  
 وجدال بالا گرفت ، و چون ایام محاصره امتداد یافت مردم شهر از  
 قلت قوت بی قوت گشته لشکریان سلطان خیره گشته  
 شهر بند را بزور و غلبه گرفتند و ملک ( مجدالدین ) خود را بقلعه  
 وسط شهر که کوتوال او ( عزالدین ) ملوک ملک اشرف بود انداخت  
 و چون احوال محصوران مضیق گشته بود و طاقت مردمان از بی  
 قوتی طاق شده با سلطان قرعه صلح در میان انداختند همان روز  
 ملک ( مجدالدین ) رضا بقضا داده بخدمت سلطان آمد و سلطان  
 از سر جرایم او در گذشته او را بنوازشات خسروانه مفتخر و سر  
 افراز گردانید . اما چون داخل مجلس سلطان شد پیا برخاسته  
 و در خواست خون ( عزالدین ) کرد سلطان در جواب فرمود که  
 با وجود دعوی سلطنت و حکومت رسالت غلام مملوک خود  
 کردن مناسب حال نیست . و عزالدین نیز بعد از دو روز بقدم  
 اطاعت بیرون آمده چند نفر از رفقای خود را زره و جوشن در  
 زیر قفتان پوشانید باراده آنکه چون بمجلس سلطان در آید او را  
 بزخمکاری از پا بر آورد . مهربان سلطان از مقدمه کید او واقف

شده او را بی سلاح بحضور سلطان در آوردند سلطان اشاره بقید  
 او کرد ملك (مجدالدین) را نیز همراه او محبوس گردانیدند .  
 و ملك اشرف در هنگام محاصره اخلاط رسل و رسایل بجانب  
 ملوك شام فرستاده از و امداد و استعانت طلب نموده بود . درین  
 اثنا لشکر مصر و شام بمعاونت او رسید . ملك اشرف نیز  
 بعسکر کردستان که تابع او بود باستقبال ایشان رفته در صحرای  
 موش بایشان ملحق گشته باتفاق بعزم رزم سلطان (جلالالدین)  
 روان شدند \* قضارا سلطانرا عارضه مرضی طاری شده در محفه  
 نشسته صفوف راست کرد و در صحرای موش تلاحی فریقین دست  
 داده سه شبانه روز جنگ عظیم واقع شده \* عاقبت شکست  
 بلشکر سلطان افتاد . اما مهابت و صلابت او بمثابة در ضمائر  
 ایشان جاگیر شده بود که لشکر او را تعاقب ننموده عودت کردند  
 و سلطان نیز بجانب اخلاط معاودت کرده . اتفاقا همان روز صیت  
 و صدای لشکر مغول باران رسید و اخبار آمدن سوتای بهادر  
 و جرماغون نویانرا بتواتر از جانب تبریز بمسامع علیه سلطانی  
 رسانیدند از استماع این خبر فلاکت اثر احوال سلطانی دیگرگون  
 شده \* ملك مجدالدین و عزالدین را از قید خلاص کرده با ملك  
 اشرف طرح صلح و صلاح بمیان انداخت و در مقام محبت و دوستی  
 و اتحاد دو آمد و دختر ملك را خواستگاری نموده بعقد نکاح

خود در آورد. و سلطان نیز خیل و حشم خود را متفرق و پراکنده  
 ساخته در بدلیس متواری گردید. و مدتی بدین وتیره اوقات در  
 آنجا بلهو و لعب و عیش و طرب بگذرانید \* و ملك اشرف در  
 هر چند روز بر سبیل نصیحت بعرض سلطان میرسائید که این  
 قسم اوقات گذرانیدن شما در بدلیس لایق دولت نیست بطرفی  
 از اطراف می باید رفت چه مبادا مغولان بین احوال اطلاع  
 یافته باین حدود آیند و آسیبی بولایت مخلصان و کزندی بوجود  
 شریف سلطان رسانند \* هر چند ملك اشرف درین وادی مبالغه  
 میفرمود سلطان حمل بر غرض مینمود که ملك از اخراجات ما  
 بتتک آمده میخواهد ما را از ولایت خود بیرون کند ناشی سلطان  
 مست خفته بود که لشکر مغول بسرداری ایماس بهادر بطلب سلطان  
 بدر حصار بدلیس رسیدند \* هر چند سلطان را از خواب بیدار میکردند  
 بنوعی از سکر شراب خراب شده بود که اصلا بحال خود نمی آمد  
 جهت دفع بیخودی مطهره آب سرد بر سر او ریخته بیدار ساختند  
 و از آمدن لشکر مغول آگاه گردانیده اسمی چند بازین حاضر  
 کردند \* سلطان بادختر ملك گفت که درین وادی هر چند  
 پدوت نصیحت مامینمود حمل بر غرض میکردیم و حالا همراهی  
 ما میکنی یانه. دختر بطوع و رغبت همراهی سلطان اختیار کرده  
 در جوف لیل از شهر بیرون رفتند \* و بعد از آن دیگر خاتمت

احوال سلطان در نزد مؤرخان محقق نیست. اما از (؟) حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره العزیز در رساله اقبالیه از پیر خود شیخ نورالدین عبدالرحمن کسرفی نقل میکند که سلطان در سلاک رجال الله در آمده مدتی در یکی از دهات بغداد بحرفه پینه دوزی اوقات میگذرانید تا بجوار رحمت الهی پیوست \* و بروایت صاحب (تاریخ کزبله) کردی برادرش در جنگ اخلاط بقتل آمده بود و چار سلطان کشته او را بقصاص برادر از پادر آورد \* و بروایت صاحب تذکره دولتشاه گردان طمع باسب و جامه او کرده او را ضایع کردند العلم عند الله \* بهر تقدیر ملک اشرف بعد از آن بی آنکه اطاعت یکی از سلاطین نماید مدتها بامر حکومت مبادرت نموده بعالم جاودانی انتقال فرمود \* و بعد از فوت او چنانچه سابقا مذکور شد برادرش ملک مجد الدین بر مسند حکومت نشست. و بعد از او اولاد و احفاد ایشان بترتیب حکومت آن ولایت نموده اند که کسی متعرض احوال ایشان نشد تا ایام جهانبانی حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان علیه الرحمة والغفران

## فصل دوم

﴿ در ذکر حاجی شرف بن ضیاء الدین ﴾

بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر فیض پذیر فضلالی روشن ضمیر پوشیده

مانده که از مصنفات ارباب اخبار و مؤلفات اصحاب اخبار رحیم  
 الله تعالی مستفاد میگردد که در شهر سنه ست و تسعین و سبعایه  
 موافق فروردین ماه جلالی و موافق ( ایت ثیل ) صاحبقران زمان  
 امیر تیمور کورگان بعد از تسخیر دار السلام بغداد، و جزیره عمربه  
 و موصل، و تکریت، و ماردین، و آمد از راه سیواسر متوجه  
 بیلاقات اله طاق کشت \* و در روز شنبه پانزدهم شهر رجب سنه  
 مزبور چون نزول اجلال در صحرای موش واقع شد حاجی شرف  
 که بقول صاحب ظفر نامه براستی و دوستی و نیکمردی او در  
 تمام بلادگردستان کسی نبود \* و نسبت با بندگان صاحب قران  
 پیوسته در مقام عبودیت و اخلاص میبود \* مفتاح قلعه بدلیس  
 و اخلاط و موش و سایر قلاع ولایت خود را که در تصرف داشت  
 برداشته با تحفهای خوب و هدایای مرغوب و اسبان تازی و استران  
 رکابی راهوار بتقبیل انامل فیاض آثار مستسعد و مشرف شده \*  
 از آنجمله یکسر اسب کیت غزال رفتار غزاله دیدار سهیل چشم  
 فلک حشم . ماه جبین . مشتری چین . بهرام کین . عطار د فطنت  
 قمر سرعت آفتاب انبساط . زهره نشاط . عقیق سم ابریشم دم  
 کهرندان بازو سندان بود که با جمیع اسبان نامی که سرداران  
 و کردنکشان اطراف و جوانب بطریق پیشکش آورده بودند  
 در صحرای موش دوانیدند بر همه سبقت گرفت \* و هیچ بادپای

بگرد او نرسید      نظم

تکاور ابلق چون جرخ فیروزه ز شب بسته هزاران وصله بر روز  
 گره بر خوشه چرخ از دم او \* شکن در کاسه بدر از سم او  
 اگر نعلش بدیدی در تک و دو \* بچرخ اندر نشستی چون مه نو  
 کوش میدان شدی از غرب تا شرق \* بیک جستن پریدی گرم چون برق  
 اگر کردش بیازویش کشیدی \* بگردش باد صحر صحر کی رسیدی  
 صاحب قران کیتی ستان حاجی شرف را مشمول عواطف  
 خسروانه و منظور عوارف بیکرانه گردانیده بسی نوازش فرمود  
 و بجماعت زردوزی و کمر شمشیر زرین او را بین الاقران ممتاز و سرافراز  
 ساخت الکا و ولایت او را با ضمیم دیگر مثل پاسبین و اونیك  
 و ملاذ کرد ضمیمه گردانیده بدو اوزانی داشت \* و بان مضمون  
 برلیغ همایون مؤکد بلعننت نامه عنایت فرمود \* و آیق صوفی  
 که یکی از پادشاه زاده کان اوزبک بود و با بندکان صاحب قران  
 غدرو مکر در خاطر داشت بدو سپرد که در قلعه بدلیس محبوس  
 کرداند \* و آن نشان مکرمت عنوان تا شهور سنه اربعین  
 و تسعمایه درین خانواده موجود بود \* در قترات که شرف خان  
 فوت شد و شمس الدین خان ولد او با اعیان روزکی بدیار اعجام افتاد  
 نشان تیموری با سایر احکام سلاطین ماضی ضایع شد \* القصة بعد از  
 وفات حاجی شرف خان خلف صدق او امیر شمس الدین المشهور



بولی متصدی امور حکومت و متکفل مهام امارت گشت

## فصل سیم

در ذکر امیر شمس الدین بن امیر حاجی شرف خان  
از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم فضلالی  
فضیلت کسیر بوضوح می انجامد که در حینی که قرا یوسف بن  
قرا محمد توکمان که از تصادم عساکر کردون مآثر امیر تیمور فرار  
کرده پناه بیلدرم بایزید خان والی روم برد \* امیر تیمور ایلیچی  
بقیصر فرستاده قرا یوسف را طلب داشت و این آیات را در  
مکتوب درج کرده مصحوب ایلیچی بدو فرستاد ﴿نظم﴾

نخواهم که دار السلامی چو روم	بهم در رود از من آن مرزوبوم
بخدمت ماده کلید کاخ	مکن تفک بر خود جهان فراخ
قرا یوسف آن رهزن ناپسند	که بر حاجیان راه حج کرده بند
ندارد ازو ایمنی هیچ راه	بدرکاهت آورده روی پناه
به تیغ سیاست سزایش بده	با آنست درخور جزایش بده
چون ایلیچی صاحب قران بروم رسید و مضمون آمدنش معلوم	
رای عالم آرای سلطان روم گردید جواب نامه تیموری داده	
قرا یوسف را مرخص گردانید که بنزد سلطان فرخ والی مصر (۱)	

(۱) امه سلطان فرج بن برقوق